هو اللّه - مراسله آنجناب واصل و بر وقوعات و هذيان مفتريان اطّلاع حاصل گرديد.

عبدالبهآء

اصلی فارسی



# هو اللّه

مراسله آنجناب واصل و بر وقوعات و هذيان مفتريان اطّلاع حاصل گرديد. از اين گونه امور مغموم و محزون نشويد و قلب را که مشکاة انوار رحمن و مرکز سنوح حقائق وجدانست مکدّر ننمائيد. اين اقوال و احوال اوهام مجرّد است و اين شئون و ظنون از نتائج جنونست امثال اين گونه وقوعات تا بحال بيحد و حساب واقع. بلکه وقوعاتی وقوع يافت که اين واقعه نسبت بآنها حکم قطره و دريا داشته و عاقبت حقيقت حال چون مهر منير از افق مبين ظاهر و لائح گرديد. جای ملال نيست و موقع کلال نه. چه که بزرگان دربار پادشاهی و ارکان مملکت شهرياری آنان که شخص شهير و هوشيار و بصيرند بر حقائق امور مطّلعند. و بر حقيقت سير و سلوک واقف. اين ترّهات را در مسامعشان وقعی نه. و اين مفتريات را تأثيری نيست ديگر افترائی اعظم از آنچه بر سيّد علی اکبر در طهران واقع شد نخواهد شد. علی الخصوص مفترين از صناديد ناس بودند و محلّ اعتماد کلّ اشخاص. الحمد للّه اعليحضرت تاجداری بنفس همايون و بواسطه ارکان سلطنت جهانبانی تحقيق فرمودند عاقبت سبب خجلت طاعنين و شرمساری مفترين شد. شما نيز حال الحمد للّه در تحت حکومت شخص کامل عادليد و در حضور بصير ناقد و مفترين را کما هو حقّه ‌می‌شناسند و پيش از شما بر حقائق احوالشان مطّلع گشتند.

سبحان اللّه معاندين از يکطرف خود را وکيل و وريث حضرت باب ‌می‌شمرند و دعوای اصالت و وکالت کنند. و از طرف ديگر نزد هموطنان زبان بطعن گشايند که اين اشخاص بابی هستند و عنداللّزوم بسبّ و لعن مرشد خويش لسان بيالايند. زيرا اين روش در طريقشان جائز و موافق و باين دسيسه امر را بر هموطنان ساده مشتبه نمايند. ديگر تفصيل بعضی مفترين را و رفتنشان بماغوسا و واسطه مخابره بود‌نشان را ياران وطن مطّلع نيستند. حال شما با وجود اين وقوعات و افتراها درصدد مقابلی و انتقام نباشيد و جز بصرف انصاف حرکت ننمائيد و زبان را بمذمّتشان ميالائيد نهايت آنکه درصدد مدافعه و اکمال ناموس باشيد، اين دنيای دنی را لياقت و سزاواری نبوده و اين خاکدان فانی را ثبوت و قراری نه. الحمد للّه اخلاق و اطوار و افکار اين طائفه در نزد عموم طوائف از آشنا و بيگانه واضح و آشکار است. اگر به نظر انصاف نظر شود کلّ شهادت ميدهند که اين طايفه صادق دولتند و طالب سعادت ملّت و اکثر ناس در فکر خويش و مبتلای کم و بيش هستند يا زخارف و حطام اندوزند و يا خود شمع عيش و عشرت افروزند.

نَفَسی بی‌هوسی برنيارند و قدمی بخير همدمی برندارند بآرزوی جاهی همگنان را بچاهی افکنند و بجهت خوشی ايّامی بمذلّت اقوامی راضی شوند دانايان در تأسيس بنيان و اصلاح احوال بينوايان بکوشند و نادانان از جام غفلت مست و مدهوش و اين طائفه از فکر خويش در کنارند و در خير عموم جان نثار. جسم ايران را عنصر حياتند و در نوايای صالحه آيات باهرات در اصلاح اخلاق سعی بليغ دارند و در سبيل رضای الهی بذل دل و جان دريغ ننمايند. چهل سال است با وجود جميع بلايا و محن و آلام تصحيح اخلاق نمايند و تعديل اطوار .

انصاف لازم است، از سال ورود بعراق تا بحال آنچه محلّ سخط و عذاب شدند و در مورد زجر و عقاب افتادند گناهی ننمودند و آهی بر نياوردند جز تسليم و رضا کلمه‌ ئی بر زبان نراندند و بغير از صبر و سکون و صمت و سکوت وادئی نه پيمودند و بکمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشيدند. و بخيرخواهی ابناء وطن جان نثاری نموده. چشم از هر وقوعات پوشيدند شب و روز اوقات را حصر بر ما به الترقّی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل تزيين حقيقت انسانی بانوار سعادت و دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقّق اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ايثار نمودند. ديگر مقدّس اردبيلی نيز اعظم از اين تقديس ابراز ننمود اگر چه بصر اهل غرض جز بدی نبيند و گوش اهل هوا بغير از ذمائم نشنود.

عاقلان خوشه‌ چين از سرّ ليلی غافلند کين کرامت نيست جز مجنون خرمن سوز را

شما از وقوع اينگونه فساد‌ها محزون نشويد و دلخون نگرديد. ما مأنوس جفائيم و مألوف وفا بر من مسکين جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می‌آيد زمن. قلب را با نوار تقديس روشن کنيد و جانرا بنوايای خيريّه گلشن. نيّت پاک جسم خاک را همعنان افلاک نمايد و از حضيض جهل باوج عرفان کشاند اوقات حيات بگذرد و زندگانی جسمانی فانی شود راحت عزيزان و مشقّت بينوايان کلّ بپايان رسد. در اينصورت خوشا نفسی که اثر خيری و نمونه کمالی در معرض عمومی عالم انسانی گذارد و فرخنده بزرگواری که چشم از مدح و قدح جهانيان پوشيده و از صهبای محبّت اللّه نوشيده و از افق موهبت عالم انسانی بانوار رحمانی طالع و لائح گردد و باشعّه ساطعه از حقيقت کلّيّه در جهان ظلمانی چون شمع نورانی برافروزد و سبب ترقّی نفوس در درجات عاليه کمالات که اعظم منقبت عالم بشريست گردد چون باين مقام بلند اعلی رسد نه کار بمدح و ستايش ناس دارد. و نه شکايت از ذمّ و نکوهش و ممکن نيست نفسی در اين خاکدان فانی تأسيس سعادت عالم انسانی نمايد يا بخير عموم کوشد و هدف سهام بلايا نگردد.

فرض کنيم ما مذموم و مغضوب و مبغوض نفوسيکه بزرگواريشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر و عزّت مقدّسه‌ شان نزد عموم طوائف ثابت و لائح با وجود اين هر يک بمصائب و شدائد بی‌نهايت مبتلا گشته مورد تحقير و تکفير طوائف و امم شدند بقسميکه بعضی کأس شهادت را بمنتهای سرور و حبور از دست ساقی عنايت نوشيدند و بعضی ديگر در مذلّت سجن حقير و اسير و در تحت سلاسل و زنجير جان رايگان فدا نمودند.

ملاحظه نمائيد خون هابيل را سبيل نمودند و حضرت شيث را جامه رثيث در بر کردند نوح نجی را بنوحه و انين قرين نمودند و سخره و استهزا روا داشتند. هود محمود را قوم عنود زجر شديد نمودند و ناقه صالح را حزب طالح پی کردند خليل جليل را در آتش انداختند و يوسف صديق را بشدائد سجن و وثيق بيازردند. حضرت کليم را بورطه خوف و بيم انداختند و عذاب اليم نمودند و حضرت روح را سرگشته دشت و صحرا کردند و هزار گونه تهمت و جفا. سيّد حصور را اهل غرور سر بريدند و سرور کلّ خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهيدانرا بنهايت مظلوميّت خون مطهّر ريختند و بر اهل بيت رسالت خاک مذلّت بيختند. حضرت امير را زخم شمشير روا داشتند و هفتاد سال در مجالس و محافل و بر مساند و منابر لعن و سبّ نمودند و جميع جور و جفا‌ها بسبب تهمت و افتراهای اعدا بود و مفترين رکن رکين جمهور بودند و پيشوايان اهل غرور. حال مفترين بر اين آوارگان الحمد للّه ارذل اقوام‌اند و اکذب انام و عجب اينست که قبح اعمال و سوء اطوارشان چون آفتاب مشهور و بمحرمان حرم عرفان زبان طعنه گشايند و افترای محض روا دارند.

حکايت کنند که چون حضرت سيّد السّاجدين و سند المقرّبين عليه السّلام باسيری وارد شام شدند در حالتيکه اسير بودند و زير زنجير شخصی حاضر شد و سؤال نمود که اگر پشه ئی بر ردای من نشيند و چون برانم کشته شود آيا با ردای آلوده بخون بعوضه نماز جائز است آن بزرگوار در جواب فرمودند سبحان اللّه يقتلون الحسين و يسئلون عن دم البعوضه و حال حضرات مفترين منکر حضرت ربوبيّتند و غافل از الطاف ربّ احديّت سلوکشان هادم بنيان انبيا و خويشان مخرّب بنياد جميع اوليا از مذهب اصفيا در کنارند و از مشرب ابرار بيزار مرتکب کبائر و صغائرند و منکر حقوق مثبوت واضح در دفاتر. کذب را شعار خود نمودند و دنائت را دثار خويش کردند با وجود اين بر اطوار و احوال ملک سيرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گيرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گويد

وَ هَبنی قلت هذا الصّبح ليل اَيَعمی العالمون عن الضّياء

باری مختصرش اينست که اين آوارگان بعالمی افتاده که نه سنگ ملامت بد خواهانرا وصول و اثری بوده و نه مدح و ستايش خير خواهانرا فائده و ثمری. فضولی گفته، کثرت پيکانک اتيمشدر تيموردن من بکا. متنبّی گويد. رمانی الدَهر بالارزاء حتيّ فُوادی فی حَديدٍ مِن نِبال. فَصِرْتُ اذا اَتَتُنی مِن سِهام تَکَسَّرت النِّصالُ علی النِّصال

ملجأ و پناه اين عباد صون حمايت حضرت پروردگار است و ملاذ و معاذ آوارگان عون و عنايت کردگار نفسی نکته‌ ئی بر اطوار و احوال نتواند گرفت مگر آنکه گويد اين طائفه شخص بزرگواريرا معتقدند در طريقت خويش متعبّد ديگر چه توانند گفت و چه اسناد توانند داد. اين وجدانست و حاکم بر وجدان قيّوم زمين و آسمان در ممالک متمدّنه. ابداً سؤال از ضمائر و عقايد احدی ننمايد تا چه رسد به تعرّض آيا نديدند و نشنيدند و يا سائر دُول از حرّيّت وجدان اهالی ضرری ديدند. آيا قوائم حکومت بغير از حرّيّت قلوب ثابت و راسخ گشت. دعائم سلطنت بغير از اين وسيله محکم و متين شد جميع ممالک بيگانگان معمور و رعايا از صهبای سعادت مخمور.

خدمت حضرت سفير کبير دام اقباله العالی از لسان اين داعی عرض ممنونيّت و تشکّر نمائيد و عرض کنيد که آنحضرت تا بحال در حقّ بسياری از مهتران و کهتران اظهار عنايت فرموديد و چه زحمتها که تحمّل نموديد من هيچيک چنانچه بايد و شايد پاداش زحمات و التفات سرکار را نداشتند بلکه کلّ فراموش نمودند و يا آنکه پرده و روپوش گذاشتند. لکن ما اگر چه آواره‌ ئيم بگوشه زندانی افتاده بهيچوجه التفات حضرتت را فراموش ننموديم و صدقش اينست که تا بحال در اين مدّت مديده نه اهانتی ديديم و نه جفائی کشيديم بقدر امکان آثار مروّت ديديم و ظهور عدالت. اميدواريم تا جان و جنان موجود بدعايشان دمساز و بستايش خلق و خويشان همراز باشيم اين بيت عربی را عرض نمائيد

ما کنت بالسّبب الضّعيف فانّما يدعی الطّبيب لشدّة الاوصاب

و عرض کنيد که شما از جميع قونسولهای دولت جاويد مدّت چه سلف و چه خلف استفسار فرمائيد. از اهل ايران حزب مطيع و اوامر اولياء امور را بجان و دل سميع و سريع اين طائفه هستند و همچنين در جميع ايران ولکن چون غرض آمد هنر پوشيده شد صد حجاب از دل بسوی ديده شد امّا عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقيقت هر نيّتی پديدار .

دانه چون اندر زمين پنهان شود سرّ آن سرسبزی بُستان شود

لقمان به پسرش ناتان ‌می‌فرمايد يا بنُيَّ انّها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السّمآء او فی الأرض يأت بها اللّه انّ اللّه لطيف خبير باری خوشتر اينست که چشم از امکان بسته سرمست جام محبّت الهی باشيم فنعم ما قال

و ليتک تحلو و الحيوة مريرة و ليتک ترضی و الانام غضاب
و ليت الّذی بينی و بينک عامر و بينی و بين العالمين خراب
اذا صحّ منک الحبّ يا غايّه المنی فکلّ الّذی فوق التّراب تراب

مورّخه ١٥ ربيع الثانی سنه ١٣٣٧ عباس

